یادداشت

شاعری از شرق

یادداشتی درباره محمد الماغوط

محمدمهدی سمتی

محمد الماغوط شاعر و ادیب سوری در سال ۱۹۴۳م در شهر سلمیه از شهرهای استان حماه متولد شد. او در آنجا تحصیلات آغازین خود را گذرانده و سپس به عنوان روزنامه‌نگار مشغول به کار شده و مدیرمسئولی و سردبیری مجله «الشرطه السوریه» «پلیس سوری» را به عهده گرفت. وی پس از آن در روزنامه «تشرین» و مجله «المستقبل» به نگارش مقالات و آثار خود مشغول شد. با گسترش فعالیت وی دیگر جراید و مجلات عربی نیز خواهان حضور وی در صفحات اصلی نشریات خویش شدند.

آثار عمده وی شامل نمایشنامه‌های اجتماعی ـ سیاسی که در زمره معروف‌ترین نمایشنامه‌های عرب هستند و نیز دیوان‌های شعری زیر است:

«حزن فی ضوء القمر» (۱۹۵۹م)، «غرفه بملایین الجدران» (۱۹۶۴م)، «الفرح لیس مهنتی» (۱۹۷۰م)، «خارج السراب» (۱۹۹۹م)، «الاعمال الکامله» (۱۹۷۳م) و «دیوان الماغوط».

برخی از آثار نمایشی و داستانی او نیز عبارتند از: نمایشنامه‌ها:

«العصفور الاحدب» (۱۹۷۶م)، «المهرج» (۱۹۷۴م) و «المارسلیز العربی» (۱۹۷۵م).

و داستان:

«الارجوحه» (۱۹۲۲م) و «سأخون وطنی: هذیان فی الرعب و الحریه».

محمد الماغوط همواره در کنار ادونیس (علی احمد سعید)، جبرا ابراهیم جبرا و انسی الحاج به عنوان عضو موسس و پایه‌گذار قصیده‌النثر یا همان شعر سپید عرب به شمار آمده است. این قصیده اولین بار در سال ۱۹۶۰م ظهور یافت و به عنوان قصیده‌ای مدرن و عاری از هر گونه وزن و قافیه توسط کسانی چون ادونیس به جامعه عربی عرضه شد. قصیده‌ای با قسمت‌های غالباً کوتاه که مبین غم و شادی و دیگر عواطف انسانی است.

تراژدی محمد الماغوط ۷۵ساله مقیم دمشق این است که در اتاقی تاریک به نام خاورمیانه متولد شده است. او از زمان انتشار اولین مجموعه‌اش «حزن فی ضوء القمر» در تلاش بوده تا با گشودن پنجره‌های این فضای ظلمانی دنیا را باور کرده و قدری از آزادی را مزه‌مزه کند. منتهای همت او تغییر و برهم زدن شرایط موجود، آن هم به تنهایی است. تنها سلاح ماغوط در این عرصه شعر است.

محمد الماغوط جزء پرچمداران قصیده‌النثر است که همواره سعی در رهایی از قالب‌ها و فرم‌ها داشته و نیز از توجه به بحران‌های سیاسی ـ اجتماعی جامعه غافل نمانده است. ماغوط خود آینده‌ای متصور برای بقعه تاریک شرق عربی است و همواره در گردونه سنت‌گرایی و رهایی از آن به سوی مدرنیسم گرفتار بوده است.

بهانه حضور او در حلقه نوگرایان و حامیان رفرم و اصلاح به واسطه ادونیس بود. در یکی از این محافل صاحبان و بنیانگذاران مجله شعر، ادونیس نسخه‌ای از این مجله را به او تقدیم می‌کند. پس از این ادونیس برخی از آثار جدید ماغوط را خوانده و حاضران را غرق در شگفتی و حیرت می‌کند. شاید آنان از خود می‌پرسند که این اشعار از کیست؟ بودلیر، رمبو؟ اما ادونیس بلافاصله به جوانی غریب و ناشناخته، ساده‌پوش و ژولیده‌حال اشاره می‌کند و می‌گوید این همان شاعر است.

با مشاهده زندگی این شاعر بزرگ درمی‌یابیم که ساعات یمن و خوشوقتی برای او دیری نپائیده و او همواره در کشاکش بحران‌های متعدد بوده است. نمایشنامه معروف «العصفور الاحدب» و اثر شعری «الفرح لیس مهنتی» از جمله آثاری هستند که در این دوران آشوب‌زده خلق شده و در طاقچه غبار نشسته عزلت او پنهان مانده است. اما حرکت او در زمینه شعر سپید حرکتی آرام و پیوسته بوده و او می‌کوشد تا تجربه‌ای جدید در حوزه شعر کسب کند. ماغوط معتقد است قصیده‌النثر (شعر سپید) با آزادی کامل موجود در آن، شاعر را وارد عرصه‌های جدید می‌کند که آنها نیز حلقه‌هایی برای پیوستن به دنیایی وسیع‌ترند. ماغوط از جمله مبارزان با تحجر است که وارد کارزاری سخت شده تا شعر موجود را از زنجیر شکل رهایی بخشد.

وی هنگامی سخن از حرکت جدید شعر معاصر می‌گوید که در برابر آن جبهه‌ای واحد تشکیل شده و جراید، آکنده از اشک و آه محافظه‌کاران نگران نسبت به سرنوشت شعر است.

محمد الماغوط معتقد است موهبت شعری ساده و صادقانه و به دور از پیرایه‌های زائد می‌تواند خالق آثاری بدیع و بکر در زمینه شعر سپید عرب گردد.

این ویژگی مهمترین عامل تمایز وی با دیگر مدعیانی است که چهره ناخوشایندی از قصیده النثر ارائه کرده، چرا که هیچ بهره‌ای از فطرت شاعرانه نبرده‌اند.

قصاید نثریه ماغوط به همت نشر دارالعوده بیروت در مجموعه‌ای کامل به چاپ رسیده و بیشتر متکی بر سه موضوع: رنج و حرمان، بدبینی و وطن‌پرستی است.

وی در قصیده‌ای با عنوان «ایها السائح» چنین می‌گوید:

«کودکی‌ام دور... و کهنسالی‌ام دور
وطنم دور... و تبعیدگاهم دور
ای گردشگر
عینک نزدیک‌بینت را به من بده شاید دستی یا محرمی
را در این هستی بیابم که به من اشاره کند
مرا به تصویر کشید و من گریان بودم
و من با جامه‌های مندرسم در ورودی هتل خم می‌شوم
و بر پشت آن عکس می‌نویسم:
این شاعری از شرق است.»

گفت‌وگوی شرق با دکتر حسن کامشاد

پشت میز نشسته‌ام و ترجمه می‌کنم

مهدی یزدانی‌خرم

قسمت نخست این گفت‌و گو چهارشنبه گذشته منتشر شد اینک بخش پایانی آن را می‌خوانید.

■■■

■بزرگ‌علوی چطور، فصل مبسوطی درباره او نوشته‌اید.

با علوی در سال‌های بعد آشنایی زیادی پیدا کردم. در سفرهایش به لندن به خانه من می‌آمد. گاه مهمانی‌هایی می‌دادم و دوستان اهل قلم و ادب، چوبک، گلستان، مسکوب و... را می‌دید. علوی کتاب مرا خوانده بود و همه‌جا از آن تعریف می‌کرد. البته نسبت به او با علاقه و التفات خاص نوشته بودم و خیلی مورد انتقاد قرار نگرفته بود و اگر انتقادی هم بود به رفقای حزبی و هم‌رزم او است که بعدها به علوی حمله کردند. به‌خصوص به رمان چشم‌هایش که خیلی رفیقان شوروی را به خشم آورده بود که چرا او درباره یک زن اشرافی این‌طور نوشته است.

■شما برخی از نویسندگانی را مورد توجه قرار داده‌اید که حتی در سال‌های بعد هم آنچنان به بازی گرفته نشدند. مثال مشخص آن تقی مدرسی است. توجه شما به این نویسنده و قرار دادن او در کنار نام‌هایی چون هدایت، علوی، چوبک، به‌آذین و... در آن دوره بسیار قابل توجه است. در این مورد خاص و چند مورد دیگر، ما با منتقدی روبه‌رو هستیم که در حال کشف کردن برخی آثار نویسنده‌های ایران است. آیا حضور شما در غرب و دوری از جو حاکم ادبی ایران در انتخاب‌های شما تاثیر داشته است؟

درست است. من واقعاً در آن ۵ سال کاملاً نمی‌دانستم در محیط روشنفکری ایران چه می‌گذرد. تقی مدرسی با کتاب یکلیا مرا بی‌اندازه تحت‌تاثیر قرار داده بود. نثر ساده و روان او بی‌نظیر بود. از قضای روزگار تقی مدرسی سفری به کیمبریج کرد. فکر می‌کنم سال ۱۹۵۷ بود. در همین سفر بود که دوستی شخصی پیدا کردیم. در این سال‌های آخر عمرش هم گاه‌گاه به انگلیس می‌آمد. آنچه من در باب تقی مدرسی و آن کتاب نوشتم نظر واقعی من بود و برخی آرای من هم از خلال بحث‌های مفصلی که با او کرده بودم، بیرون آمده بود. مثلاً بعد از این بحث‌ها بود که مطمئن شدم با تورات آشنا است و کتب مقدس را به خوبی خوانده است.

■در مورد بوف کور چطور. شاید بتوان گفت، نقد مفصل شما بر این کتاب و آثار هدایت جزء نخستین نگاه‌های منتقدانه باشد. آیا پرداختن به بوف کوری که تبدیل به یکی از معماهای ادبیات ایران شده بود و زندگی نویسنده‌اش هم به شکل تراژیکی به پایان رسیده بود، برخلاف جریان روز شنا کردن نبود. به عقیده شما این نوع نظر در باب بوف کور در آن زمان به نوعی بی‌توجهی به آرای شفاهی محافل ادبی آن زمان بازنمی‌گردد؟

شاید باور نکنید ولی من بوف کور را بیش از بیست بار خوانده‌ام و از همان سال ۱۳۱۷، ۱۳۱۸ که نسخه‌های معدود چاپ سنگی بمبئی کتاب به ایران آمد (نسخه‌های معدودی از این کتاب چاپ شده بود) تصادفاً یک نسخه به دست من افتاد و از همان دوره این کتاب در نظر من نوعی اعجاز آمد. هر چه بیشتر می‌خواندم، بیشتر مسحور آن می‌شدم و هنوز هم می‌توانم با قطع و یقین بگویم، کاملاً نفهمیده‌ام که کتاب به دنبال چیست و دقیقاً چه می‌خواهد بگوید.

من اصلاً با هدایت آشنایی شخصی نداشتم. در آن سال‌هایی که در دانشکده حقوق تحصیل می‌کردم، چندبار در کوچه‌های اطراف دانشگاه او را دیدم، تنها بود، سیگار می‌کشید و راه می‌رفت و من در آن عالم جوانی، چندبار دنبال او راه افتادم و پشت سرش مقداری قدم زدم. می‌خواستم سایه به سایه‌اش بروم و تنها و تنها نگاهش کنم و ببینم و مطمئن شوم که او صادق هدایت است... یکی از خوشبختی‌های من این بود که وقتی در دوران دبستان با شاهرخ مسکوب آشنایی پیدا کردم، سخت اهل کتاب خواندن شدم و تا آنجا که بودجه‌ام اجازه می‌داد، پولم را صرف خرید کتاب کردم. بنابراین آشنایی ذهنی خوبی با آثار نویسندگان زمان داشتم.

■شناخت شما از آثار داستانی تاریخی هم به همین سابقه بازمی‌گردد؟ شما در کتاب پایه گذاران نثر جدید فارسی بحث مفصلی در باب پیشینه و نویسندگان آثاری می‌کنید که رمان‌هایی با پس‌زمینه تاریخی نوشته‌اند و از قضا زیاد هم به آنها سخت نمی‌گیرید.

درست است. تمام اینها را من خوانده بودم. قصد من هم ادبی نبود، بلکه داستان‌های این کتاب‌ها آدم را بدجور جذب می‌کرد. اینها وقتی قرار شد رساله دکترایم را بنویسم به کار من آمد. در ضمن آن زمان کتاب‌هایی که خوب فروش می‌رفت و بازار داغی داشت، همین رمان‌های تاریخی بود.

■اصولاً دیدگاه شما نسبت به این جریان ادبیات عامه‌پسند و یا نویسندگانی مانند محمد حجازی تحقیرآمیز نیست. شما با توجه به معیارهایی که برمی‌شمرید قسمتی از سیر تطور نثر فارسی را وابسته به آثار این نوع نویسندگان می‌دانید. می‌خواستم نظر شما را در باب تقابل این آثار و نویسندگان با ادبیات روشنفکری بدانم. در ضمن دلیل انکار و یا تحقیر این تیپ ادبیات عامه‌پسند در آن سال‌ها چه بود؟

این یک بحث مسلم تاریخی است و ریشه‌های عمیق اجتماعی دارد. اما تا آنجا که مربوط به خود من است گرایش من به این نوع آثار و نویسندگان کمی شخصی است. مثلاً من حجازی را می‌خواندم چون می‌توانستم قسمت‌هایی از این نوشته‌ها را در انشاهای خودم بیاورم. نثر او برای یک بچه محصل دبیرستانی زیبا بود یا دشتی هم به همین نهج. اگر این نویسندگان تا امروز هم مورد کم‌لطفی و حتی انزجار هستند به عقیده من تا حد زیادی متاسفانه به دلیل تبلیغات حزب توده بوده است. به محض اینکه حجازی سناتور می‌شود، یا در مجله رسمی دولت سردبیر می‌شود و یا رادیو می‌رود و... از نظر حزب توده محکوم است و بی‌درنگ تکفیر می‌شود. این تبلیغات بعد از سال‌های بیست بیش از هر چیزی موثر بود. مثلاً دشتی سردبیر شفق سرخ را که نوشته‌های سیاسی‌اش آن طور گل کرد فراموش می‌کنیم و آنچه که در ذهنمان می‌ماند دشتی‌ای است که سناتور بود، هفته‌ای یک بار با شاه ناهار می‌خورد، توصیه می‌کرد و... اما دشتی قلمی داشت که زیبا می‌نوشت اما بعد متاسفانه خواست خودش را با ادبیات غرب همسو معرفی و تظاهر به آشنایی با آن بکند. من در بررسی‌ام از دشتی در کتاب پایه گذاران فرنگی اشاره به کلمات فرنگی‌ای می‌کنم که او برای تظاهر در آثارش به کار می‌برد. این اتفاق در آن زمان مد بود. دشتی‌ای که می‌خواهد نظر بانوان طبقه بالا را به آثارش جلب کند، ناچار باید این لغات را به کار می‌برد و این لغات در مجالسی که می‌رفت خیلی ساده رد و بدل می‌شد و این روند از نظر نویسندگان عمدتاً چپ آن روزگار نابخشودنی بود.

■آخر همین اتفاق هم برای نویسنده‌ای مانند محمد مسعود می‌افتد. او که مخالف شرایط روز بود و بانگ آزادیخواهی برمی‌داشت، چطور مغضوب کسانی واقع می‌شود که آرا و نظراتشان به او خیلی نزدیک است؟

قضیه مسعود فرق می‌کند. او آدمی است که وقتی می‌نویسد اختیار قلمش را ندارد و این تندروی برای جوان پرشور سال‌های مورد بحث ما دلچسب بود ولی حالا که در آرامش و دور از آن فضا نوشته‌های او را می‌خوانید، می‌بینید که زیادی تند می‌رفت. و عفت قلم را نگه نمی‌داشت. او روزنامه‌نگار بدی نبود ولی نمی‌توان او را نویسنده‌ای دانست که فکر و اندیشه‌ای را در آثارش دنبال می‌کند. او هم دنباله‌رو جلیلی و مشفق کاظمی بود، تنها با زبانی تند و تیزتر.

■یکی از نویسندگان دیگری که به او توجه می‌کنید، صادق چوبک است. نویسنده‌ای که به‌زعم بسیاری از منتقدان در حد و اندازه‌هایی حتی بالاتر از صادق هدایت قرار دارد. همان‌طور که می‌دانیم شما با چوبک دوستی داشتید، بنابراین سئوال من به برخی ابهام‌ها درباره او بازمی‌گردد به نوع انزوای ادبی و اجتماعی‌ای که او برگزید. کمتر و به ندرت در محافل روشنفکری و ادبی حضور پیدا کرد و اصولاً گفتارشفاهی قابل ذکری از او باقی نمانده است. در عین حال گرایش‌های چپ غیرقابل انکاری در آثار او دیده می‌شود ولی برعکس بسیاری از نویسندگان هم‌دوره مانند علوی و به‌آذین خود را داخل حوزه روشنفکران نکرد. کمی در این‌باره توضیح می‌دهید؟

چوبک از بوشهر آمده بود و مدتی هم در شیراز زندگی کرده بود. برای همین وقتی به تهران آمد شخصیت او کاملاً شکل گرفته بود. او بی‌اندازه تک‌رو و تنها بود اما در عین حال خودش را می‌شناخت و غرور خاصی نسبت به خود و نوشته‌هایش داشت. می‌دانست نباید با برخی از نویسندگان مبتذل آن روزگار هم‌سفره و همراه شود. تنها نشسته بود و کار خودش را می‌کرد. من و چوبک در شرکت نفت و در یک ساختمان کار می‌کردیم و آرام‌آرام رفت و آمد خانوادگی هم پیدا کردیم. متاسفانه چوبک قدری تنبل بود. او می‌توانست بزرگترین نویسنده زبان فارسی دوره و نسل خودش شود ولی وسواس عجیبی داشت. من داستان‌های او را به نقاشی مینیاتور تشبیه کرده‌ام. درست مثل یک مینیاتوریست بود و آن چیزهایی که ما امروز می‌خوانیم شاید بیش از ده بار نوشته و اصلاح شده باشد. بنابراین آنچه درمی‌آمد شسته و رفته و بسیار پیراسته بود. چوبک به لحاظ همان خودخواهی، غرور و تک‌روی‌ای که داشت از سیاست همیشه گریزان بود، هیچ وقت وارد هیچ جریان سیاسی‌ای نشد. حزب توده را دورادور می‌دید و می‌دانست نزدیک‌ترین دوستانش به آن گرایش دارند ولی خودش پرهیز می‌کرد. باز هم تاکید می‌کنم، چوبک آدم اجتماعی‌ای نبود، دوستان و آشنایانش بسیار محدود بودند و آنها را خودش انتخاب می‌کرد و اجازه نمی‌داد انتخابش کنند. اگر نظریات سیاسی هم داشت هیچ وقت آنها را بروز نداد.

■در این سال‌های آخر اصلاً کاری کرد؟

نه به آن صورت. متاسفانه هیچ وقت در غرب و زندگی غربی جا نیفتاد. در سال‌های آخر بسیار زندگی پریشان و آشفته‌ای داشت. در آخر هم که به آمریکا رفت، بیشتر بیمار و ناتوان بود. چشم‌هایش را هم رفته‌رفته از دست داد. در هر حال بعید می‌دانم در سال‌های آخر کار اساسی‌ای کرده باشد.

عکس: مهدی حسنی، شرق

■اصلاً این جریان در ایران اپیدمی است. بسیاری از نویسندگان ما دوره مهمی از عمر خود را بدون کار کردن می‌گذرانند. از هدایت و چوبک گرفته تا گلشیری و بهرام صادقی و... این جریان به‌طور محسوسی دیده می‌شود. به نظر شما چه دلیلی برای این اتفاق وجود دارد؟

مستقیم به اوضاع و احوال سیاسی آن سال‌ها بازمی‌گردد. حتی آدمی مثل جمال‌زاده تا بیست سال بعد از یکی بود، یکی نبود چیزی نمی‌نویسد. چه‌بسا برخی کارهای بعدی جمال‌زاده در همان زمان نوشته شده باشد، اما او آنها را منتشر نمی‌کند چون اوضاع و احوال سیاسی را مناسب این کار نمی‌بیند. یک نوع حس ناامیدی و یأس بسیار ژرف به اغلب آنها دست می‌داد. این در مورد گلشیری، به‌آذین و... هم صدق دارد.

■به به‌آذین اشاره کردید. می‌خواستم نظر شما را درباره به‌آذین نویسنده و کسی که رمان دختر رعیت او را اولین رمان رئالیستی ایران می‌داند با به‌آذین روشنفکر و متفکر بدانم.

من صلاحیت ندارم درباره ایشان صحبت کنم.

■چرا؟ شما در پایه گذاران نثر جدید فارسی درباره او نوشته‌اید.

شاید چون خیلی با کارهای بعدی‌اش آشنایی ندارم. ولی عقیده‌ام این است که اگر بعد از رمان دختر رعیت به‌آذین نویسنده باقی می‌ماند و در جریان‌های سیاسی آن گونه دخالت نمی‌کرد خیلی از آنچه که امروز هست - به عنوان نویسنده- بزرگ‌تر می‌بود. او بسیار با استعداد بود. مایه‌های اولیه را داشت. اما متاسفانه چنان غرق فعالیت‌های سیاسی شد که بسیاری از نوشته‌های او فقط و فقط رنگ سیاسی یک مرام و حزب خاص را دارد. یعنی به اصطلاح می‌خواست در نوشته‌های خود مرام سیاسی‌اش را تبلیغ کند و این جای تاسف دارد.

■در همین کتاب به سراغ آل‌احمد هم رفته‌اید. امروزه خیلی‌ها او را خائن به روشنفکری ایران می‌دانند و دلیل اصلی‌اش هم دو کتاب در خدمت و خیانت روشنفکران و غرب‌زدگی است. آیا شما هم این‌طور فکر می‌کنید؟

آل‌احمد زمانی که این دو کتاب را می‌نوشت- اگر چنانچه به فرض محال هم کار او را خیانت بدانیم- نمی‌دانست چه می‌کند. او با ادبیات جهان آشنایی کافی نداشت. آدمی بود با استعداد خارق‌العاده که هم قلم و هم سبک خاص خودش را داشت. ولی متاسفانه آنچنان اهل مصالحه نبود. به هر حال من نمی‌توانم او را خیانتکار بدانم اگرچه سهو و نادرستی‌های چندی هم در آن آثار دیده شود، مسلماً از روی ندانم‌کاری بوده. او در آن زمان بیشتر و بهتر از این نمی‌دانست.

■آقای دکتر کامشاد، با وجود قدرت فراوانی که آل‌احمد داشت چرا نوع ادبیات او خیلی زود فراموش می‌شود. در سال‌های بعد از مرگش هم برخی نویسندگان با دیدگاه‌های مختلف ایدئولوژیک سراغش می‌روند و سعی می‌کنند، از او تقلید کنند چه در غیر این صورت نگاه آل‌احمدی به ادبیات هیچ گاه جریان پایداری نبود و خیلی زود و حتی در سال‌های دهه پنجاه بایگانی شد.

دو چیز را درباره آل‌احمد فراموش نکنیم. اول این که آل‌احمد همیشه دوست داشت دنبال یک مرام و ایدئولوژی برود. دوره‌ای عضو حزب توده است. یک دوره با خلیل ملکی همراه می‌شود و آثارش رنگ سیاسی‌تری می‌گیرند. خب، تعدادی مخالف هم پیدا می‌کند که علیه او تبلیغ می‌کنند. بعد از آن رنگ و بوی مذهبی می‌گیرد که این جریان را هم عده‌ای نمی‌پسندند و... در عین حال آل‌احمد ژورنالیست است. یعنی نوشته‌هایش ضمن زیبایی و روانی، تفکری آنچنان اشاعه نمی‌دهند. دومین مورد این که آل‌احمد آدم تندمزاجی بود. از لقب «رئیس»- که به او داده بودند- خیلی خوشش می‌آمد. این اخلاق تند و برخوردهای خاص‌اش نویسندگان جوان را به سوی او می‌کشید. آدم فعالی بود. بی‌اندازه فعال. کمتر روزی در زندگی او وجود دارد که به دنبال هدف یا حقی ندویده باشد از کانون نویسندگان بگیرید تا مبارزه با سانسور. همیشه، هرگاه نشریه یا نویسنده‌ای توقیف و بازداشت می‌شد، آل‌احمد اولین کسی بود که دنبال کار را می‌گرفت. پس تعداد آدم‌هایی که مجذوب این منش او بودند خیلی زیاد بود و این فرق دارد با چوبکی که نود و نه درصد از خوانندگانش او را ندیده‌اند و از روی آثارش به او عشق می‌ورزند. پس از جریان‌های سیاسی بعد از مرگ آل‌احمد و برملا شدن برخی خیانت‌های حزب توده، آل‌احمد هم ضربه خورد. در ضمن بسیاری از آثارش هم صرفاً درباره مسائل روز است که شاید در همان دوره به دل می‌نشسته است. اما این مسائل دیگر مطرح نیست و روشنفکر ایرانی و نویسندگان جوانی ایرانی از آن مراحل گذاشته‌اند.

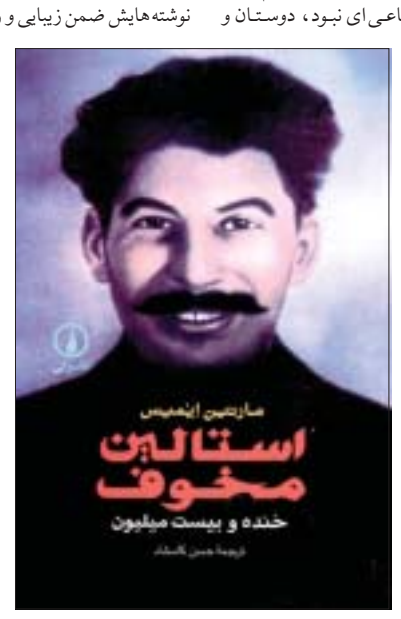

■چطور شخصیتی مانند او حتی کسانی را هم که چپ نبودند، تحت‌تاثیر خود قرار داد. آیا شخص شما هم در آن دوره به او ایمان داشت؟

من مدیر مدرسه را بسیار دوست داشتم ولی از نزدیک شدن به خود آل‌احمد می‌ترسیدم. برای اینکه رسیده و نرسیده شروع به حمله می‌کرد. آدم خوش‌برخوردی نبود و... به هر حال او رفته و بحق جاه و مقامی در ادبیات ایران دارد. او در یک دوره درخشید و به نسل نویسندگان و روشنفکران همزمان من حق مسلم دارد. مرشدی بود که برای حق و حقوق همه می‌دوید و خون دل می‌خورد.

■سئوال دیگرم درباره شروع دوران نقد ادبی در ایران است. برخی این آغاز را به رضا براهنی و آثارش منتسب می‌کنند. شما این جریان را چطور تحلیل می‌کنید؟

براهنی وقتی در صحنه ادبیات و روزنامه‌نگاری ایران ظاهر شد که در کار خود تحصیلات آکادمیکی داشت. معلومات و سواد او در همان زمان هم بسیار جالب بود اما عیب بزرگ او شلوغ بودن‌اش بود! به عقیده من او یکی از پیشروهای نقد ادبی ایران است و کارهایی که کرده ـ و هنوز هم می‌کند ـ کماکان در ذهن‌ها باقی مانده و هنوز هم آن شور و هیاهو را در سر دارد. آشنایی من با براهنی بسیار جالب است. روزی من در دفترم نشسته بودم که آقایی وارد شد و گفت من رضا براهنی هستم و کتاب پایه‌گذاران نثر فارسی را ـ البته انگلیسی آن چون فارسی‌اش که در آن زمان وجود نداشت ـ خوانده‌ام و در کلاس‌هایم تدریس می‌کنم. آمده‌ام بگویم که کسی کتابتان را در تهران تکثیر کرده و می‌فروشد. بعد هم مرا برد به چهارراه یوسف‌آباد در یک کتابفروشی قدیمی. در زیرزمین آنجا از میان انبوهی کتاب، کتاب من را بیرون آورد و من دیدم عین صفحات چاپ کیمبریج را کپی کرده، اسم کتاب و نویسنده را تغییر داده و با قیمت پایین می‌فروشند. براهنی به صاحب مغازه گفت: من در دانشگاه تهران درس می‌دهم و از این کتاب پانصد نسخه برای دانشجویانم می‌خواهم، آیا دارید؟ او گفت: هر قدر بخواهید دارم. از آنجا بیرون آمدیم و من نزد یکی از آشنایانم که در دادستانی تهران بود رفتم، جریان را گفتم و جواب شنیدم که حتی اگر فروشنده محکوم هم بشود کمی جریمه نقدی‌اش می‌کنند. فقط برویم کتاب را جمع کنیم. من هم رضایت دادم. وقتی رفتیم دیدیم که فروشنده حدس زده اوضاع از چه قرار است و کتاب‌ها را جمع کرده است! این خاطره نشانی از براهنی‌ای است که سرش برای این جور مسائل درد می‌کرد و به همین خاطر دشمن زیاد داشت... او آدم جامع‌الاطرافی است. شاعری توانا، داستان‌نویسی قابل ملاحظه و منتقدی بزرگ. تنها اشکال کارش شلوغی او بود!

■این اواخر کتابی به نام «گفت‌وگوی شاعران» منتشر شد که ماجرای چند نشست دوستانه و بحث درباره شعر میان سپهری، شاملو، م. آزاد، فروغ، اخوان و غیره بود. به گواهی این کتاب شما هم در این جلسات شرکت داشته‌اید. کمی در این باره توضیح می‌دهید؟

اول که تلفنی از من درباره این کتاب پرسیدید چیزی به یاد نیاوردم، بعد که فکرم را متمرکز کردم یادم افتاد انگلیسی این کتاب برای آقای ایرج افشار رفته، ایشان هم کتاب را به دکتر شفیعی کدکنی داده‌اند و دکتر شفیعی هم آن را به آقای مرتضی کاخی سپرده است. کاخی هم کتاب را ترجمه کرده. ماجرا از این قرار بود که بعد از برگشتن از کیمبریج، از من دعوت شد در دانشگاه کالیفرنیا در لس‌آنجلس آمریکا به عنوان استاد میهمان فارسی درس بدهم. یکی از کسانی که آنجا با او آشنا شدم استادی هندی‌تبار بود که در تهران دکترا گرفته بود. بعدها وقتی در تعطیلات به تهران آمد ابراز علاقه کرد تا با برخی شاعران معاصر ایران آشنا شده و با آنها گفت‌وگو کند. من فروغ فرخزاد و سپهری را می‌شناختم. جلسه‌ای در استودیو آقای گلستان گذاشتیم و او را با فروغ آشنا کردیم. بعد هم از طریق فروغ شاعران نوپرداز دور هم جمع شدند و تا آنجا که یادم هست طی چند جلسه در خانه فروغ و شاملو درباره شعر نو ایران صحبت کردیم. من نه صلاحیت شرکت در آن جلسات را داشتم و نه راجع به شعر قضاوتی کرده بودم. فقط به عنوان کسی که آقای تیکو را معرفی کرده بود در آنجا حضور پیدا کردم. اگر هم چیزی گفته باشم به یاد ندارم. به هرحال کتاب ایشان اثر بسیار ارزشمندی است.

■قصد ندارید ادامه‌ای بر کتاب پایه گذاران نثر جدید فارسی بنویسید و نسل‌های بعدتر را هم بررسی کنید؟

نه، این کتاب پنجاه سال پیش به انگلیسی نوشته شده. آن زمان پنج سال روی این موضوع کار کردم و این اثر رساله دکترای من بود. بعد از آن هم همیشه در تلاش معاش و زندگی خودم بوده‌ام. هنرم فقط این بوده که پشت میز اداره‌ام بنشینم و کتابی ترجمه کنم. برای اینکه بتوانم ادامه این کتاب را بنویسم باید آثار انبوهی نویسنده را بخوانم، وقت بگذارم، پژوهش کنم و... من نه وقت این کار را داشته‌ام و نه به خود جرات این کار را می‌دهم. دوست عزیزم شاهرخ مسکوب ۳۰ یا ۴۰ سال به من ایراد گرفت تا این کار را پی گیرم ولی درگیری‌های زندگی و فعالیت‌های روزمره این اجازه را به من نداد. با کمال تاسف می‌گویم که کاش این کتاب را ادامه می‌دادم، در این راه غفلت کردم. ترجمه این کتاب هم به فارسی آن هم بعد از ۵۰سال تنها به این دلیل بود که دیدم دو استاد دانشگاه سبزوار این کتاب را آنقدر نارسا و ناقص ترجمه و منتشر کرده‌اند که چاره‌ای ندارم جزء اینکه خودم ترجمه‌اش کنم. شاید آنها باعث شدند این کتاب به فارسی درآید و در ایران منتشر شود.

بخش پایانی

خبرها

محمد بهارلو و امکان نوشتن رمان

ایسنا: محمد بهارلو معتقد است: ما فقط داستان کوتاه می‌توانیم بنویسیم و فضای کلی جامعه ما، امکان نوشتن رمان را از نویسنده سلب کرده است. این داستان‌نویس درباره این موضوع که چرا خلق رمان، این سال‌ها کم شده است، تصریح کرد: نوشتن رمان، امنیت، سلامت و آرامش فکری می‌خواهد که مدت‌ها روی آن کار کنی و وقت بگذاری؛ باید ذره‌ذره آن را بنویسی و به قول جلال آل احمد با هر سطرش یک موی خود را سفید کنی تا چیزی مطلوب از آب درآید؛ دست کم از نظر خودت. وی افزود: چرا زیاد شعر می‌گوییم، چون شعر به اقتضای طبیعتش کوتاه است، ولی در یک روز یا چند روز رمان نمی‌توان نوشت؛ چرا که نوشتن آن کند پیش می‌رود و طول می‌کشد. رمان «مادام بواری» گوستاو فلوبر بیش‌تر از زمانی که قانون اساسی فرانسه تصویب شد، وقت برده؛ فلوبر خشت خشت خانه خود را ویران کرد تا سطرسطر رمانش را بنویسد. او همچنین گفت: در این‌جا رمان هنوز به وجود نیامده و آن‌چه وجود دارد، رمان‌های خام و نصفه و نیمه هستند که با وجدان راحت بر آن‌ها نام رمان نمی‌توانیم بگذاریم. دو متن معروف معاصر ما یعنی «شازده احتجاب» و «بوف کور»، در معنای متعارف و حرفه‌ای، رمان نیستند، بلکه داستان بلندند. وی یادآور شد: بنابراین آن‌چه در ایران زیر عنوان رمان منتشر می‌شود، بی‌رودربایستی رمان نیست، تعدادی داستان کوتاه است که به یکدیگر جوش خورده یا منگنه شده‌اند، و در برخی نویسنده حتی آب بسته است تا متنش حجیم‌تر توی چشم بزند. نگارنده «بانوی لیل» گفت: آفرینش هنری از جمله رمان مستلزم آزادی کامل است و نویسنده می‌بایست با جمعیت خاطر - چنانکه خودش می‌خواهد، نه آن‌گونه که دیگران از او می‌خواهند - اثرش را بپردازد. بهارلو که این روزها در حال نوشتن رمانی با موضوع جنگ است، خاطرنشان کرد: این اثر را تقریباً به اتمام رسانده‌ام. این بار سومی است که آن را بازنویسی می‌کنم، زیرا برای من مهم این است که اول برای خودم داستان یا رمان بنویسم؛ اگر از خواندن نوشته‌ام راضی بودم، این احتمال وجود خواهد داشت که رضایت دیگری هم جلب شود.

دوره جدید نشست‌های نقد داستان در حوزه هنری

فارس: مرکز آفرینش‌های ادبی حوزه هنری، دوره جدید نشست‌های «نقد داستان» حوزه هنری را به سرپرستی محمدرضا سرشار (رضا رهگذر) در تابستان ۸۵ برگزار خواهد کرد. به نقل از ستاد خبری حوزه هنری، حضور علاقه‌مندان در این سلسله نشست‌ها به صورت رایگان بوده ولی شرکت‌کنندگان باید از شرایطی شامل داشتن حداقل ۱۹ و حداکثر ۵۰ سال تمام برای کسانی که فاقد کتاب مستقل داستانی هستند، دارا بودن حداقل مدرک تحصیلی دیپلم متوسطه، گذراندن درس «داستان‌نویسی ۱» در کلاس‌های آموزشی حوزه هنری و یا یکی از مراکز آموزش عالی و یا سایر مراکز رسمی فرهنگی و یا چاپ حداقل ۳ داستان کوتاه یا نقد ادبی قابل قبول در کتاب‌ها یا نشریات معتبر کشور، پذیرش در مصاحبه و پر کردن فرم ثبت‌نام و تکمیل پرونده برخوردار باشند. این سلسله نشست ادبی، سه‌شنبه‌های هر هفته از ساعت ۱۶ الی ۱۷ و ۳۰ دقیقه در نیمه اول سال و از ساعت ۱۵ الی ۱۶ و ۳۰ دقیقه در نیمه دوم سال برگزار می‌شود. پذیرفته‌شدگان محدود بوده و برنامه نشست‌ها در بردارنده «نقد آثار اعضا» و «نقد داستان‌های کوتاه ویژه» توسط خود اعضا است که با مدیریت سرپرست نشست و ارائه رهنمودهای لازم توسط وی صورت خواهد گرفت. اضافه می‌شود، نخستین نشست این سلسله نشست‌ها در ۶ تیرماه سال جاری برگزار می‌شود.

عمران صلاحی و دو اثر جدید

ایسنا: بررسی‌های عمران صلاحی درباره «طنز سعدی در گلستان و بوستان» منتشر می‌شود. این مجموعه با عنوان «گفتار طرب‌انگیز» و با کاریکاتورهای غلامعلی لطیفی به چاپ می‌رسد. یادداشت‌های این شاعر طنزپرداز درباره طنز بوستان، پیش‌تر در ماهنامه «گل آقا» و یادداشت‌هایش درباره طنز گلستان در مجله «سروش» منتشر شده‌اند. صلاحی همچنین کتاب «زبان بسته‌ها» را در سال جاری منتشر خواهد کرد. این کتاب منتخبی از قصه‌های حیوانات به نظم است که او قصه‌ها را از مراجع مختلف گردآوری کرده و در صفحه ثابتی در «بچه‌ها گل آقا» با اسم مستعار ع. ص. مداد، چند سالی است که منتشر می‌کند. مجموعه شعر «در یک زمستان و اشعار دیگر» نیز احتمالاً تا آخر تابستان از سوی انتشارات نویدشیراز به چاپ خواهد رسید. صلاحی همچنین کتاب «تفریحات سالم» - مجموعه‌ای از طنزهای چاپ‌شده‌اش با جنبه روایی و داستانی - را مدت هشت، نه ماهی است که در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی منتظر دریافت مجوز دارد.

تذکره زنان شاعر فارس منتشر می‌شود

فارس: «پروانه نجاتی» در حال نگارش «تذکره زنان شاعر